



«ولایت نظارتی» بر جامعه و حکومت

در گفت‌وگو با آیت‌الله علم‌الهدی



❖ مبنای وظیفه حوزه و روحانیت در نظارت بر نظام اسلامی چیست؟

حوزه به‌عنوان یک نهاد آموزشی، دستگاه نیروسازی برای روحانیت محسوب می‌شود و نهادهای که ناظر بر نظام است، جریان روحانیت است. نظارت روحانیت بر نظام، شأنی است که به تبار روحانیت برمی‌گردد. مبنای این نظارت، اولویت این قشر در امر به معروف و نهی از منکر است. گرچه امر و نهی، وظیفه آحاد مسلمین و نوعی نظارت ملی است؛ اما روحانیت از آن‌جا که عالم بر دین هستند، بر این کار اولویت دارند. خداوند می‌فرماید: «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعضی» یا مرون بالمعروف و ینهون عن منکر... یعنی امر و نهی را دایر مدار ولایت دانسته و در این قاعده، روحانیت بر مردم و کارگزاران نظام، اولویت دارند. در حقیقت روحانیت در امر به معروف و نهی از منکر ولایت دارد؛ یعنی «ولایت نظارتی» بر جامعه و حکومت.

علاوه بر این، روحانیت سرمایه‌گذار و خواستگاه انقلاب بوده و بنیان‌گذار آن، یعنی امام(ره)، از دل حوزه و روحانیت برخاسته است و مردم هم به‌عنوان روحانیت از ایشان تبعیت کرده‌اند. پس روحانیت به این اعتبار که با حیثیت صنفی‌اش به عرصه انقلاب آمده و باتبار خودش در انقلاب سرمایه‌گذاری کرده است، حق دارد که بر تداوم این انقلاب و روند نظام، نظارت کند.

البته بخش اعظم این نظارت به‌صورت غیرساختاری و فرهنگی و وابسته به شأن نظارتی روحانیت است و تنها بخش کوچکی از آن، یعنی نظارت فقهی شورای نگهبان و خبرگان، به

صورت ساختاری درآمده و مکانیسم مشخصی برای اجرای نظارت دارد.

❖ به نظر شما ساختارهای موجود نظارتی روحانیت که در خبرگان و شورای نگهبان خلاصه شده کافی است؟

ساختار موجود در خبرگان و شورای نگهبان بسیار محدود است و حوزه اختیارات آن‌ها در قانون مشخص است؛ یعنی همین اعضای خبرگان و شورای نگهبان هم نمی‌توانند به صورت ساختاری، قانونی و رسمی بر دولت نظارت داشته باشند و از آن مطالبه کنند. تنها می‌توانند با استفاده از ظرفیت اجتماعی خود، به دولت توصیه کنند و دولت هم اگر پاسخ دهد، در حقیقت به ظرفیت اجتماعی آن‌ها پاسخ می‌دهد. در واقع نیز وکالت خبرگان از مردم برای نظارت بر رهبری است، نه دولت. نظارت بر رهبری هم صیانت است و به معنای ناظر بودن بر اعمال رهبری نیست؛ چون چنین چیزی با تبعیت از ولایت تضاد دارد! رهبری بر خود خبرگان هم ولایت دارد و مولی‌علیه نمی‌تواند بر ولی نظارت کند. بنابراین نظارت خبرگان بر رفتار و مدیریت رهبری نیست؛ بلکه به معنای صیانت و حفظ جریان ولایت است که با بقای شرایط رهبری در رهبر محقق می‌شود. یعنی نظارت می‌کند که آیا شرایط رهبری در رهبر باقی است یا نه.

بنابراین خبرگان از نظر ساختاری، نظارت جامع و کاملی بر نظام ندارند و فقه‌های شورای نگهبان هم در محدوده قانون نظارت دارند و تنها می‌توانند جلوی مصوبات را بگیرند؛ البته با وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام،

این نظارت باز هم محدودتر می‌شود. بنابراین عمده نظارت روحانیت بر نظام، یک نظارت شأنی است که به تبار روحانیت برمی‌گردد. این نظارت از ابتدای انقلاب تاکنون به‌طور ناقص اجرا شده است؛ تشکلهایی که روحانیت به‌وجود آورده بود، مثل جامعه مدرسین، جامعه روحانیت مبارز و غیره، این نظارت را به‌صورت خیلی محدود اجرا کردند. این‌ها تشکلهایی بودند که به مسئولان نظام توصیه‌هایی می‌کردند و در عرصه‌های مردم‌سالاری می‌توانستند مداخله داشته باشند؛ اما حق اعتراض نداشتند و اگر هم اعتراض می‌کردند، کارگزاران نظام پاسخگو نبودند و به عنوان یک تشکل سیاسی با آن‌ها برخورد می‌کردند. در حالی که این‌ها اصولاً در قالب تشکل سیاسی نمی‌گنجند.

تشکلهای روحانیت بر اساس ویژگی‌ها و رسالت‌های روحانیت ایجاد شده‌اند و مافوق یک تشکل سیاسی هستند. چون از تبار روحانیت هستند و حق نظارت و ولایت نظارتی دارند و نباید با آن‌ها به عنوان یک تشکل سیاسی برخورد شود. توصیه‌ها و رهنمودهای این‌ها به‌عنوان سرمایه‌گذاران نظام و انقلاب، باید پذیرفته شود و اگر اعتراضی داشتند، کارگزاران نظام باید پاسخگو باشند.

❖ ائمه جمعه و جماعات و اهل‌منبر چه رویکردی در نقد حکومت و نظام باید داشته باشند تا ضمن تأثیر، منجر به تضعیف نظام نشود؟

روحانیت را باید به عنوان فرد تحلیل کرد، مگر افرادی که دارای «شخصیت جریانی» هستند؛ مثل ائمه جمعه، ائمه

جماعت، خطبا و غیره. ائمه جمعه، خطبا، گویندگان و همه شخصیت‌های حقیقی، مانند همه افراد مملکت حق نقد و اعتراض دارند؛ اما آن شخصیت جریانی چیز دیگری است و در قالب شخصیت جریانی، وظیفه دارند در نقد و توصیه‌های خود، مصالح نظام را در نظر بگیرند. چون بحث افراد نیست؛ بلکه شخصیت جریانی آن‌ها مطرح است.

نقد باید منصفانه باشد و نقد غیرمنصفانه، در واقع نوعی تجاوز، جسارت و اهانت به حریم تقدشونده است و بر نقاد حقی پیدا می‌کند. نقد غیرمنصفانه از افراد هم پسندیده نیست؛ چه رسد به افرادی که شخصیت جریانی دارند.

اما یک شخصیت جریانی، همین نقد منصفانه را هم باید به‌صورتی اجرا کند که به مصلحت نظام باشد. گاهی اوقات مصلحت نظام چنین اقتضا می‌کند که همین نقد منصفانه را هم شخصیتی مانند امام جمعه انجام ندهد؛ مثلاً ممکن است طرح اشکال در تربیون نماز جمعه، هرچند منصفانه، آبروی نظام یا اسرار نظام را در خطر قرار دهد و موجب تضعیف نظام می‌شود. چنین نقدی را نباید انجام داد؛ چرا که روحانیت در کنار حق نظارت، مسئولیت حفظ نظام را هم دارد و حفظ نظام، مقدم بر مسئولیت نظارت است.

❖ جایگاه مراجع در نظارت و نقد نظام چیست؟ و با توجه به امکان تفاوت نظر مراجع، چگونه این نظارت و تبعیت از آن محقق می‌شود؟

مرجعیت، بالاترین شخصیت جریانی روحانیت است که بر حسب حیثیت جریانی‌شان، نظارت و توصیه و